

« منافقین و جنگ تحمیلی »

شکجه

یکی دیگر از خصلت های شیطانی منافقین " ابن الوقت " بودن آنهاست یعنی در هر لحظه برای پیشبرد اهداف شوم و پلید خود مسئله را علم می کنند تا بدین وسیله بتوانند به امیال خود دست یابند و قرآن کریم در خصوص این ویژگی منافقین فرموده است:

" یکاد البرق یخطب ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قذیر ، نزدیک باشد که برق روشنی چشمهای شان ببرد ، هر گاه روشنی بینند در آن قدم بردارند و چون تاریک شود حیرت زده بایستند و اگر خدا خواستی گوش آنها را به بانگ رعد و چشم آنان را به تابش برق کور می ساخت که خداوند بر همه چیز قادر است "

بقره / ۲۰

خوشبختانه سازمان منافقین در نشریات خود به این خصوصیت منافقانه خود اعتراف کرده اند و گفته اند :

" پیدا کردن کار و برنامه اصلی هر روز و هر مرحله ای برای ما یک شعار تو خالی نیست ، بلکه یک وظیفه انقلابی است که بدون اهتمام ورزیدن به آن هیچ پیشرفت گره گشای واقعی و عملی میسر نیست ، همه انقلابیون و سازمان های زنده انقلابی جهان چنین بوده اند و مجاهدین نیز تلاش می کنند تا در حد فهم و توان خود و تا آنجا که می توانند چنین باشند . "

نشریه مجاهد ، س ۲ ، ش ۱۱۴ ، ۲۶ اسفند ۵۹ ، ص ۹

بر این اساس هر روزه با طرحی و شایعه ای نو وارد صحنه می شدند و هنوز جامعه در کشاکش آن بود

که شایعه جدیدی علم می کردند و اصلاً فرصت رسیدگی و مشخص کردن ظالم و مظلوم ، حق و

باطل را به مردم و مسئولان نمی دادند و توطئه ها را پی در پی اجرا می کردند تا بتوانند از آب گل

آلود ماهی بگیرند .

به قول خودشان طرح شایعات متعدد چون مشت هایی یکی پس از دیگری ! که بر فرق امت و

حکومت اسلامی وارد می آوردند ، بود . به هر حال یکی از توطئه های منافقین برای از بین بردن

مشروعیت مردمی دولت و زمینه سازی برای براندازی نظام نوپا و ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی

ایران طرح شایعه شکنجه زندانیان بود .

این شایعه در آن شرایط حساس که دشمن قسم خورده انقلاب اسلامی ایران یعنی شیطان بزرگ و

صدام و حامیانش که در حال پیشروی و غضب قسمت های وسیعی از خاک جمهوری اسلامی ایران

بودند ، حائز اهمیت خاصی بود .

به طوری که اذهان را از مسئله اصلی جنگ به سوی مسائل و شایعات درونی متوجه ساخت به طوری

که مدت های مدیدی تمامی مسائل و سایر دردها و مشکلات را تحت الشعاع خود قرار داد و تمامی

رسانه های گروهی حول این محور در گردش بودند .

به ویژه رسانه های گروهی صهیونیستی و استکباری جهان که عمدتاً حول محور شکنجه در ایران تبلیغ

می نمودند ، به طوری که سازمان های بین المللی دست ساز امپریالیسم از جمله سازمان حقوق بشر و

.... به دفاع از به اصطلاح زندانیان ایران بسیج شدند و گرده و خاک هایی به پا کردند که کره زمین را احاطه کرد .

بدین طریق استکبار جهانی می رفت تا از اسلام و جمهوری اسلامی ایران چنان دیوی در اذهان مردم جهان بسازد که همه آرزوی محو اسلام را بنمایند ، اما با همین عمل ملحدین ، مشرکین و منافقین به لطف خدا ، مردم جهان متوجه شدند که حرکت جدیدی که داعیه نجات مستضعفین جهان را دارد با تمامی دنیای استکبار و عوامل درونی اش درگیر شده و تمامی این تبلیغات برای محو این حرکت عظیم الهی مردمی است ، بدین ترتیب مردم متوجه و به اسلام گرایش یافتند .

از سوی دیگر سازمان سعی می کرد که با به دست آوردن یک سری مدارک از سوی پزشکی قانونی این اشتباه را به مردم القاء کند که در زندان ها شکنجه وجود دارد ، ضمناً سعی می کردند که این نوع فعالیت ها را به شکلی به بنی صدر وصل کنند تا اولاً به آن یک وجهه قانونی ببخشند ، ثانیاً به اختلافات درونی بیش از پیش دامن بزنند .

بنی صدر نیز که تابع طرح های از پیش ریخته شده شیطان بزرگ بود قبل از آن که حکم قضات صادر شود ، حکم قضاوت نهایی را از ارباب می گرفت و اعلام جرم هم می نمود .

اما از آنجایی که ریشه و اساس توطئه ها برای سردمداران جناح نه شرقی نه غربی آشکار بود ، اعلام نمودند که طرح شایعه شکنجه آن هم در شرایطی که جنگ بر ما تحمیل شده و در زیر فشار تحریم اقتصادی به سر می بریم و در سطح بین المللی انواع و اقسام توطئه ها بر علیه نظام جمهوری اسلامی ایران می شود ، عملی است که مستقیم و یا غیر مستقیم در خدمت شیطان بزرگ و دنیای غرب است .

بنی صدر نیز بی شرمانه بر فعالیت خود افزود و در این رابطه نیز بسیار گفت و نوشت از جمله نوشت :
"گفتن این که در کشور بیکاری هست ، گفتن این که اقتصاد ما فلج است ، گفتن این که شکنجه هست و بسیاری گفتن های دیگری است که به سود آمریکا نمی باشد ، بلکه نگفتن اینها است که به سود آمریکا است."

روزنامه انقلاب اسلامی ، کارنامه رئیس جمهور ، ۵۹/۱۱/۸

در صورتی که هیچ یک از مدارک فوق دلیل بر وجود شکنجه در زندان ها نبوده و نیست بلکه صرفاً این مطلب را می رساند که بدن فردی توسط سیگار سوزانده شده و یا جراحاتی برداشته ، اما هرگز مشخص نمی کند که چه کسی چنین عمل فجیعی را انجام داده است .

اما منافقین با سوء استفاده از اسناد فوق وجود شکنجه را به ذهن خوانندگان القاء می نمودند و از چنین القائاتی سود فراوان می بردند ، امام امت برای بررسی صحت و سقم مسئله هیئتی را متشکل از شهید بزرگوار محمد منتظری ، بشارت و تعیین فرمودند و خود نیز نماینده ای در این هیئت قرار دادند و فرمودند : " این هیئت باید با قاطعیت از تمام زندان ها بازدید نموده و در صورت ثبوت شکنجه شکنجه گر قصاص گردد ."

روزنامه جمهوری اسلامی ، ۵۹/۹/۱۹ نقل از برادر موسوی اردبیلی

این هیئت پس از مدت ها بررسی و تحقیق پورده از این توطئه شوم برکشید و در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۲۹ شایعه شکنجه در زندان ها را با دلایل کافی تکذیب کرد ، از جمله چند تن از توابین که پس از گذراندن مراحل تربیتی عقیدتی ، سیاسی در تلویزیون اعتراف کردند که برای بدنامی کردن نظام

جمهوری اسلامی با آتش سیگار خو را سوزانده اند و این اعتراف ها را مردم بارها و بارها در تلویزیون مشاهده کردند .

پس از بررسی کامل مشخص شد که این عناصر به دستور سازمان منافقین و سایر گروهک های آمریکایی ضد انقلاب برای پیشبرد مقاصد شوم سازمانی حتی حاضرند که چنین اعمال زشتی را با بدن خود انجام دهند و به دیگری نسبت دهند .

بنی صدر نیز که پس از اعتراف های شکنجه شدگان دریافت که آبروی آراء چند میلیونی اش دارد از بین می رود در کارنامه روزانه و سخنرانی های خود گفت : " اگر چنین نسلی حاضر باشند که برای

پیشبرد اهداف شان حتی خودشان را هم بسوزانند ، پس باید اعتراف کرد که اینان پیروزند (منافقین) و ما (منظور جمهوری اسلامی) شکست خواهیم خورد ."

این خائن به تمام معنا یا آن قدر بی شعور و کوتاه بین بود و یا آن قدر خائن و سر سپرده که درک نمی کرد و یا نمی خواست درک کند که بیکاری ، اقتصاد فلج و ... از جمله مصائب و مشکلاتی بود که شیطان بزرگ توسط تحریم اقتصادی و تحمیل جنگی خانمانسوز بر امت شهید پرور ما تحمیل کرده بود .

و قصد داشت با چنین توطئه هایی ناراضی بترشد و مردم را به ستوه آورد و آنان را بر علیه نظام ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی ایران بشوراند ، طبیعی است که طرح و گفتن وجود بیکاری ، اقتصاد فلج و حتی شایعه شکنجه آن هم در جهت تضعیف و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران مکمل و توطئه آمریکاست .

واقعاً اگر این آقایان دلسوز انقلاب و خصم امپریالیسم بودند می بایست با دولت جهت از میان بردن تورم و نارسایی ها و کمبودها همکاری می کردند و اصلاً آن را مطرح نمی ساختند، چرا که مطرح نمودن وجود تورم و کمبود نیازهای اساسی مردم آن هم در دوران جنگ سبب ایجاد ناآرامی ها و تشویش خاطر مردم می شود که به دنبال خود افزایش تورم و کمبود و را به همراه دارد .

شکی نیست که در این میان باید سکوت کرد و مردم را به لحاظ روانی در حال تعادل نگه داشت و برای مبارزه با استعمار به مردم قوت قلب داد ، پس بنابراین گفتن مشکلات و کمبودها در آن مقطع حساس جزئی از توطئه آمریکایی براندازی نظام الهی جمهوری اسلامی بود و هیچ اقتصاددانی نمی تواند منکر این حقیقت باشد .

به هر حال آنچه که مسلم است این است که مسئولیت و مأموریت منافقین و بنی صدر در آن مرحله تکمیل تحریم اقتصادی و جنگ تحمیلی از سوی شیطان بزرگ بود و در این راستا سعی می کردند با جعل اسناد و به دست آوردن یک سری مدارک و جو سازی ها اوضاع را به میل ارباب گردانند .

در نشریه سازمان اقدام به چاپ سلسله مقالاتی تحت عنوان " گزارشات مستند در مورد شکنجه " کردند ، در قسمت هشتم این مقالات که در نشریه شماره ۱۰۷ مجاهد به چاپ رسید ، عکس دست ها و بدن سوخته شده فردی را چاپ کرده اند که با آتش سیگار عبارت " زنده باد خمینی " نوشته شده است .

این عمل سفاکانه را نیز به برادران پاسدار نسبت داده اند ، اما این توطئه بسیار ناشیانه صورت گرفته بود ، به طوری که خود به تنهایی افشاگر چهره منافقین است و ضمناً بیانگر این واقعیت است که این عمل

شیع به دست خود منافقین جهت بد نام کردن جمهوری اسلامی در اذهان مردم ایران و جهان صورت گرفته است .

چرا که نمی توان پذیرفت که مثلاً قاتل اسم و عکس و آدرس خود را بر بالای سر مقتول قرار دهد تا بدون هیچگونه دردسری شناسایی شده و به دام بیفتد ، حال چگونه می توان پذیرفت که برادران

پاسدار هویت خود را با هک شعار " زنده باد خمینی " به دشمن بشناسانند ؟

اصلاً چنین چیزی امکان ندارد و عقل و منطق نمی تواند آن را بپذیرد ، شکی نیست که این توطئه

ناشیانه جهت رسوایی و بدنام کردن امت حزب الله و حرکت انقلاب اسلامی به رهبری امام امت

توسط خود منافقین بوده است .

این بی رحمی و شقاوت را بعدها به طور آشکار و روشن در جریان شکنجه سه برادر شهید کمیته ،

برادران خلیل طهماسبی ، طالب طاهری و محسن میر جلیلی شاهد بودیم ، که بعدها در تاریخ ۶۳/۵/۲۵

طی یک مصاحبه تلویزیونی شکنجه گران منافق این چنین زبان به اعتراف گشودند .

متن اعترافات :

من مهران اصدقی با نام مستعار بهرام عضو سازمان منافقین و از عاملین شکنجه سه تن از پاسداران

کمیته مرکزی انقلاب اسلامی می باشم ، هدف من از این مصاحبه بیان جزئیات شکنجه برادران

پاسداری است که در مرداد ماه سال ۶۱ به وسیله سازمان منافقین ربوده شدند و مورد شکنجه قرار

گرفتند و من یکی از عاملین اصلی این جریان هستم .

در اینجا باید توضیح بدهم که سال گذشته من طی مصاحبه ای مطالبی را در مورد شکنجه این برادران

پاسدار عنوان کردم و آن مطالب تنها گوشه ای از ابعاد این جنایت بود، ولی مطالبی را که الان می خواهم اینجا مطرح کنم جزئیات کاملتری از این جریان است که تا به حال افشا نشده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا تا به حال این مطالب را عنوان نکرده بودم و حالا میخواهم آنها را افشا کنم؟ من بعد از دستگیریم سعی می کردم تا جایی که می توانم مسئله شکنجه را انکار کنم.

اما بر خلاف تصویری که داشتم دادستانی اطلاعات کافی در مورد وضعیت من در تشکیلات و حتی در عملیاتی که در آن شرکت داشتم و همچنین شرکت من در جریان شکنجه داشت، به طوری که من را با افراد دیگری که تحت مسئولیت من بودند و در این جریان شرکت داشتند روبرو کردند و در نهایت من مجبور به اعتراف شدم.

اما در عین حال من سعی می کردم که اطلاعات کمتری بدهم، چرا که سازمان به ما گفته بود که اگر دستگیر شدید بایستی اطلاعات کمتری بدهید، به همین خاطر من در مورد شکنجه این برادران پاسدار تمامی جزئیات آن را مطرح نکردم و تنها گوشه ای از آن را ذکر کردم.

از طرف دیگر به قدری این جریان شکنجه فجیع بود که همواره از مطرح کردن آن وحشت داشتم و دچار اضطراب و دلهره بودم و از پرده برداشتن از واقعیت این جریان پرهیز می کردم.

از طرفی تا وقتی که بیرون از زندان بودم در اثر تبلیغاتی که به وسیله سازمان روی ما صورت گرفته بود در ما ذهنیاتی را به وجود آورده بودند، مبنی بر این که اگر دستگیر بشوید فشار و شکنجه های زیادی روی شما اعمال می شود و به همین خاطر من با این ذهنیات وقتی دستگیر شدم توقع داشتم

حتی کارهایی که با همین برادران پاسدار کرده بودم روی من اعمال بشود .

اما بر خلاف آن چیزی که تصور می کردم و از نزدیک با واقعیات داخل زندان برخورد کردم و دیدم

که تمامی آنها چیزها کذب و دروغی بیش نبوده و از طرف دیگر هم برخورد اسلامی که مسئولین

دادستانی با من داشتند من را دچار تردید کرد و به مرور پی به جنایات خودم بردم .

و برایم مشخص شد که عملکرد گذشته ما و سازمانی که وابسته به آن بودیم چیزی جز جنایت و

خیانت به مردم ، اسلام و انقلاب نبوده و به همین خاطر نمی توانستم فشار این جنایاتی را که مرتکب

شده بودم و خصوصاً جریان شکنجه این برادران پاسدار را که خودم در آن دست داشتم تحمل کنم و

به این خاطر تصمیم گرفتم که ریز جریان این برادران را افشاء کنم .

جریان شکنجه :

قبل از این که من بخواهم به ریز جریان شکنجه این برادران پاسدار پردازم بهتر است به این مسئله

اشاره شود که چرا سازمان دست به شکنجه زد ؟ همه شما می دانید که هدف منافقین از همان روز اول

بعد از پیروزی انقلاب سرنگونی نظام جمهوری اسلامی بوده است و به خاطر تحقق این هدف هر روز

دست به شیوه ها و توطئه هایی می زد .

شیوه هایی که قبل از ۳۰ خرداد به شکل متشنج کردن جو جامعه و درگیری های خیابانی و بعد از ۳۰

خرداد ۶۰ به شکل تخریب و ترور مقامات و مردم بی گناه بود ، تمام اینها این هدف را دنبال می کرد

که این نظام را سرنگون کند و این به خاطر آن بود که اساساً سازمان ما با این نظام و اسلام ضدیت

داشت .

اما همان طوری که همه شما اطلاع دارید تمامی این شیوه هایی که از طرف سازمان اتخاذ شد ، همه با بن بست روبرو گردید و روز به روز ضرباتی که به سازمان وارد می شد ، افزایش پیدا می کرد .
تعدادی از مهمترین ضربات را اگر من بخواهم نام ببرم از این قرارند : ضرباتی که افراد سازمان در تظاهرات های مسلحانه می خوردند و اوج آنها تظاهرات ۵ مهر بود ، که عده زیادی از افراد تشکیلاتی دستگیر ، کشته و یا از تشکیلات قطع شدند ، ضربه ۱۹ بهمن ۶۰ بود که موسی خیابانی کشته شد ، ضربه بعدی ۱۲ اردیبهشت ۶۱ بود که ضربه خیلی وسیعی به سازمان وارد شد و باز ضربه بعدی ۱۰ مرداد ۶۱ بود .

و در نهایت بعد از تمامی این ضربات که دیگر چیزی از تشکیلات هم نمانده بود و فقط بخش ویژه آن هم ما بودیم باقی مانده بود ، ضربه ای بود که بعد از اجرای طرح مالک و مستأجر که از طرف دادستانی به اجرا در آمد وارد شد و ما مجبور شدیم که از کشور فرار کنیم و حین فرار از کشور در مرزها به وسیله نیروهای انتظامی ، افراد ما دستگیر ، کشته یا در داخل شهر حتی هنگام تخلیه خانه های تیمی به وسیله مردم به دام افتادند .

اما اوج این ضربه هایی که من نام بردم ضربه ۱۲ اردیبهشت بود ، در آن روز تعداد زیادی از خانه های تیمی منافقین لو رفت و عده بسیار زیادی از اعضای مرکزیت و اعضای نظامی آن در درگیری ها معدوم و یا دستگیر شدند ، این ضربه طوری بود که اصلاً به طور کلی تشکیلات متلاشی شد و تمامی عملیات نظامی سازمان یک دفعه افت پیدا کرد و همین ضربه باعث شد که به دنبال آن خط شکنجه

داده بشود .

البته اینجا باید اشاره کنم این خط شکنجه چیز جدایی از سایر خطوط سازمان نبوده ، بلکه همان دنباله خطوط درگیری های قبل از ۳۰ خرداد ، ترورها و آتش زدن منازل افراد حزب اللهی بود که در نهایت به همین جریان شکنجه کشیده شد .

بعد از ضربه ۱۲ اردیبهشت برای ما مطرح کردند که الان موجودیت سازمان زیر علامت سؤال رفته است و ما به خاطر این که موجودیت خودمان را حفظ کنیم تنها راه نجاتمان متوسل شدن به شکنجه است .

در تحلیلی که به ما دادند گفتند : " الان ما مجبوریم که شکنجه کنیم و وقتی که ما به حکومت رسیدیم شکنجه نمی کنیم ، چون خود ما مخالف شکنجه هستیم . " در حالی که ما هنوز به حکومت نرسیده بودیم با مردم این کار را کردیم و این طور شکنجه کردیم وای به روزی که به حکومت می رسیدیم ، آن موقع می خواستیم که با مردم چه طوری رفتار کنیم .
و البته این مسئله کاملاً مشخص است که شکنجه انتها و سرانجام تمامی جریانات باطل و ضد مردمی

است ، بعد از تحلیلی که به ما داده شد کلیه کارها تشکیلات خوابید ، یعنی گفتند که همه کارها تعطیل است و فقط بایستی به مسئله شکنجه پرداخته شود .

بنابراین به تمام افرادی که در خانه های تیمی به سر می بردند بگوئید که به محض مشاهده افراد یا فرد مشکوکی در بیرون خانه های تیمی سریعاً اقدام به دزدیدن آنها و آوردن شان به خانه تیمی و شکنجه و گرفتن اطلاعات از آنها بکنید و از همین جا بود که ما وارد جریان شکنجه شدیم و جریان دزدیدن

برادران پاسدار از همین جا شروع شد .

قبل از این که من بخواهم به جریان دزدیدن و شکنجه این برادران پردازم یک مطلبی را باید اشاره

کنم که وقتی جسد های این برادران و محل دفنشان کشف شد و آنها را از زیر خاک بیرون آوردند

آنها سه نفر بودند که یکی برادر پاسدار طالب طاهری و دیگری محسن میر جلیلی و فرد سومی هم که

در میان آنها بود که وی کفاشی به نام عباس عفت روش بود .

این فرد کفاش به وسیله یکی از واحدهای خود ما دزدیده شده بود و در همان جایی که این دو برادر

پاسدار را شکنجه می کردیم ، او هم در همان خانه شکنجه شد و در نهایت به همراه همین برادران

پاسدار شهید و دفن گردید .

و برادر پاسدار سومی که از وی نام برده می شود به اسم شاهرخ طهماسبی است که این برادر به وسیله

واحدهای دیگری از بخش ویژه دزدیده شد و مورد شکنجه قرار گرفت که البته این برادر در یک

خانه تیمی دیگری مورد شکنجه قرار گرفت و به شهادت رسید و من وقتی دستگیر شدم این مطلب را

تا مدت ها مطرح نکرده بودم .

در اینجا می خواهم که ریز جریان دزدیدن و شکنجه کردن و شیوه شهادت دو برادر پاسدار طالب

طاهری و محسن میر جلیلی و این برادر کفاش عباس عفت روش را بیان کنم .

به دنبال خطوطی که به ما دادند و گفته بودند که افراد را بدزدید ، حسین ابریشمچی از مسئولین و از

مرکزیت بخش ویژه خانه تیمی خودش را که واقع در خیابان بهار بود در اختیار ما قرار داد .

این مسئله این قدر برای تشکیلات مهم بود که خانه فردی مثل حسین ابریشمچی که مرکزیت بخش ما

بود برای این کار اختصاص یافت ، این خانه توی یکی از کوچه های فرعی خیابان بهار قرار داشت و افرادی به نام مصطفی معدن پیشه با نام مستعار رحمان ، و شهرام روشن پناه و محمد رضا که اینها از افراد نظامی ما بودند به این خانه فرستاده شدند .

آنها حمام این خانه را با مشمع های کلفتی که به در و دیوار چسبانده بودند صداگیری کردند و ابزارهای از قبیل کابل و طناب نیز تهیه کردند و همچنین برای نقاب پارچه تهیه شد ، پارچه هایی که وسطش را سوراخ کرده و جای چشم روی آن در آورده بودیم تا اینها را موقعی که می رویم سراغ این افرادی که می خواهیم شکنجه کنیم ، به صورت بز نیم تا آنها ما را نشناسند .

ولی خوب هدف دیگری هم که ما داشتیم این بود که به این وسیله در آنها ایجاد رعب و وحشت بکنیم و وسایل دیگری هم در اختیار ما قرار دادند از قبیل یک سری میله های سربی که در اینجا نمونه اش هست .

این نمونه باز نشده است و این نمونه ای که روکش آن شکافته شده است این میله های سربی است و میله های خیلی سنگینی است که اینها را در اختیار ما قرار دادند و گفتند که اگر با این میله ها به پشت گردن افرادی که می خواهیم شکنجه کنیم بز نیم اینها شوکه می شوند و بیهوش می گردند و به راحتی می توانیم آنها را بدزدیم و به خانه های تیمی بیاوریم .

بعد از این که این خانه آماده شد اول فردی را که به این خانه بردیم همین فرد کفاش بود که شناسایی او را از طرف مسئولین بالا به ما دادند و گفتند که این فرد حزب اللهی است ، خانمش هم هوادار جمهوری اسلامی است ، شما باید او را بدزدید و شکنجه کنید و اطلاعات بگیرید .

واحد مسعود حریری که افراد آن مصطفی معدن پیشه ، محمد جعفر هادیان و خسرو زندی بودند ساعت ۱۰ شب به در خانه وی مراجعه می کنند که او در آن موقع خانه نبوده و در مغازه مشغول کار بوده است .

همین افراد به در مغازه مراجعه کرده و به او می گویند که می خواهیم شما را برای پاسخ به چند سؤال به کمیته ببریم ، این برادر هم که از کلیه جریانات بی خبر بوده بلند می شود و همراه شان می آید که آنها چشم وی را می بندند و به همین خانه ای که در خیابان بهار بود می آورند .

بعد از این که کفاش را به این خانه آوردیم او را با طناب روی صندلی بستیم و با کابل به کف پا و

سایر نقاط بدنش می زدیم ، طوری که تمام بدن وی کبود ، متورم و خون آلود شده بود و همان روز اول برای ما مشخص گردید که او نمی توانست اطلاعاتی داشته باشد .

واقعیت این بود که یک فرد کفاش از کجا می توانست اطلاعاتی راجع به لو رفتن خانه های تیمی در اختیار داشته باشد که به ما بدهد ولی علیرغم تمام این چیزها که برای ما مشخص بود به صرف این که تشکیلات به ما گفته بود که این فرد ممکن است اطلاعات داشته باشد ما او را مورد شکنجه قرار دادیم و پس از آن همین طور او در خانه به سر می برد تا این که جریان دزدیدن دو برادر پاسدار پیش آمد .

ربودن برادران پاسدار :

جریان دزدیدن این برادران پاسدار به این شکل بود ، مرکزیت بخش ما حسین ابریشمچی ، مهدی کتیرایی و جواد محمدی با نام مستعار طاهر بود ، روزی جواد محمدی از پنجره بیرون را نگاه می کرد که برادر پاسدار طالب طاهری را بیرون از خانه می بیند و به وی مشکوک می شود .

بر اساس همان خطی که به او داده بودند که بایستی با این قبیل موارد مشکوک برخورد کنیم وی به

خیابان می آید و به این برادر پاسدار می گوید که لوازم یدکی ماشین کجا دارند؟

این برادر در جواب آدرس یک مغازه ای را می دهد و بعداً جواد تحقیق می کند و می بیند که آدرس

مزبور درست است و به همین خاطر فکر می کند که این فرد از اهالی همان محل است و مشکوکیتش

بر طرف می شود .

اما روز بعد که جواد باز هم از پنجره بیرون را نگاه می کرده ، همین برادر پاسدار را به همراه پاسدار

دیگری یعنی محسن میر جلیلی توی خیابان مجدداً مشاهده می کند و این مطلب را سریعاً به افراد

مرکزیت که در آن خانه بودند اطلاع می دهد .

آنها می گویند که شما باید این افراد را هر طور شده است بدزدید ، زیرا اینها همان کسانی هستند که

ما دنبالشان هستیم ، اینها همان تیپ هایی هستند که خانه های ما را زیر نظر دارند .

به همین خاطر جواد محمدی به همراه فردی به نام رضا هاشملو با نام مستعار قاسم و فرد دیگری به نام

ضیایی نژاد با نام مستعار حسن سریع به خیابان رفته سوار ماشین می شوند و کنار این برادرها توقف

کرده و از موضع این که ما کمیته ای هستیم و به شما مشکوک شده ایم ، آنها را به زور سوار ماشین

می کنند و به حوالی همین خانه ای که در خیابان بهار بود یا بهتر است بگویم همان شکنجه گاهی که

ما درست کرده بودیم می آورند و در یک موقعیت مناسب آنها را وارد خانه می کنند .

وقتی این افراد را به داخل خانه آورده و وارد اتاق می کنند قصدشان این بوده که توی خانه هم از

همان موضع قبلی یعنی ما کمیته ای هستیم برخورد کنند تا بهتر بتوانند از آنان اطلاعات بگیرند .

ولی از آنجا که عکس موسی خیابانی را به دیوار چسبانده بودند ، این برادران به محض ورود چشم شان به عکس می افتد و سریع متوجه می شوند که به وسیله چه کسانی گرفتار شده اند .

همان روز اول که این برادرها را می گیرند به شیوه ای که همان فرد کفاش شکنجه شده بود آنها را روی صندلی می بندند و با کابل به کف پاها و سایر نقاط بدنشان می زنند و بعد از شکنجه های

زیادی که روی آنان اعمال می شود ، جواد کارت پاسداری به دست آمده از جیب آنان را بر می دارد تا ببرد و به مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی نشان بدهد و دستورات بعدی را از آنها بگیرد .

در همین حین به من و مسئول مسعود قربانی با نام مستعار تقی اطلاع دادند که همان افراد اطلاعاتی را

که دنبال شان بودیم دستگیر کردیم ، شما بروید و یک سری سؤالات در زمینه تعقیب و مراقبت خانه های تیمی تنظیم کنید و از این افراد بپرسید .

من و مسئول همان شب نشستیم و تعداد زیادی سؤال در آوردیم که با این سؤالات به اصطلاح بفهمیم

که خانه های تیمی چگونه لو می رود ، صبح روز بعد من این سؤالات را برداشتم و به خانه خیابان بهار مراجعه کردم .

موقع ورود من به خانه مصطفی معدن پیشه ، شهرام روشن پناه و محمد رضا آنجا بودند من اول سراغ

برادران پاسدار را گرفتم ، یکی از آنها توی حمام بود و یکی دیگر توی اتاق ، ابتدا یک نقابی به صورتم زدم که من را شناسد .

نقاب را زدم و رفتم توی حمام و دیدم محسن میر جلیلی در حالی که بدنش کبود و پاهایش تاول زده

بود و خون توی تاول ها مرده بود و دست و پایش با زنجیر بسته شده بود یک گوشه ای نشسته بود ،

وی یک جوان ۲۴ _ ۲۵ ساله ، لاغر اندام بود ، وقتی من وارد حمام شدم برگشت و به من نگاه کرد ، او متوجه شده بود که یک فرد جدیدی آمده است .

بعد از آن به اتاق رفتم و برادر دیگر طالب طاهری را دیدم که او هم همین وضعیت بدنی را داشت ، او جوان قد کوتاه و ۱۷ ساله ای بود ، که وقتی من وارد اتاق شدم به من نگاه می کرد و خیره شده بود .

بعد من بیرون آمدم و از مصطفی پرسیدم که وضعیت این خانه چه طوری است ، البته این خانه در یک محله خلوت و ارمنی نشین واقع شده بود و رفت و آمد در کوچه اش کم صورت می گرفت .

ولی ما به خاطر حفاظتی که برای این خانه در نظر گرفته بودیم ، دائم بی سیم گوش می دادیم و در

منطقه گشت می زدیم ، بعد از این که وضعیت خانه را پرسیدم رحمان گفت که اینها را دیروز جواد ،

قاسم و حسن به اینجا آورده اند و بعد از این که ما آنان را زدیم جواد کارت هایی را که از جیب

هایشان در آورده بود برداشت و برد که به بچه های بالا نشان بدهد تا آنها تعیین تکلیف کنند .

من بر اساس سؤالاتی که تنظیم کرده بودم به اصطلاح بازجویی را شروع کردم ، این برادرها را آوردم

دوباره روی صندلی بستم ، در این موقع نقاب را از صورتم برداشته بودم ، چون ما بیشتر نقاب را به

خاطر این می زدیم که اول ایجاد رعب و وحشت در بین آنها بکنیم .

صندلی را خوابانیدیم و من با کابل به کف پاهایشان می زدم و آنها ناله می کردند و وقتی فریاد می

کردند ، مصطفی با پارچه ای که در دستش بود دهان شان را می گرفت و وقتی من خسته می شدم

کابل را به رحمان (مصطفی) می دادم و من دهان شان را می گرفتم و از آنها مرتب سؤال می کردم و

چیزهایی می خواستم که اصلاً از آن اطلاع نداشتند و من این شکنجه را تا حوالی عصر همین طور

مرتباً ادامه دادیم .

و به ترتیب طالب طاهری و محسن میر جلیلی را به نوبت وارد حمام می کردیم و شکنجه را ادامه می

دادیم ، وضعیت پاهایشان طوری شده بود که تاول ها ترکیده بود و خون روی کف حمام ریخته بود ،

تمام کف حمام پر از خون شده بود .

تا عصر این وضعیت ادامه داشت و عصر که بدن آنها خیلی خون آلود شده بود من به مصطفی گفتم :

پاها را باند پیچی کن تا بعداً دوباره شکنجه را ادامه بدهیم ، از عصر به بعد دیگر ما نمی توانستیم

شکنجه بدهیم ، چون که کوچه خلوت و ساکت بود و امکان داشت یک دفعه آنها صدایی ایجاد کنند

و همسایه ها متوجه بشوند به همین خاطر شب آنها را شکنجه نکردیم .

من تا ساعت ۲/۵ شب داشتم یک سری گزارشاتی برای خودم تنظیم می کردم که یک دفعه متوجه

شدم داخل کوچه ماشینی که از این چراغ های گردون قرمز داشت آمده ، چراغش از توی کوچه

مشخص بود ، همه ما ترسیدیم و گفتیم که حتماً واحد گشتی کمیته است ، لذا سریعاً به افراد که توی

خانه بودند حالت آماده باش دادم و گفتم بلند بشوید ، آماده باشید که ممکن است هر آن به این خانه

حمله بشود .

مدارک را جمع کردیم و یوزی را به گردن خودم انداختم و آماده بودم ، مصطفی هم یک یوزی

روی گردنش انداخت و شهرام و محمد رضا باژ ۳ و بمب دستی آماده بودند ، من کبریت و الکل هم

دم دستم داشتم که اگر مسئله ای پیش آمد تمامی این سؤالاتی را که راجع به جریان شکنجه تنظیم

کرده بودم با کبریت و الکل از بین ببرم ، برای این که این جریان اصلاً لو نرود .

همچنین به خاطر این که این قضیه افشا نشود به مصطفی گفتم در صورتی که کوچکترین مسئله ای پیش آید این دو تن را به همراه آن کفاش به رگبار ببندد و مطمئن شود که آنها کشته شده اند ، چون اگر یکی از آنان زنده بماند ، حتماً این قضیه لو می رود .

ما همگی آماده بودیم و حتی بمب ها را آماده کرده بودیم که برویم و روی ماشینی که بیرون از خانه بود بزنیم ، ولی ترجیح دادیم که صبر کنیم و خود من آدمم و از پنجره آشپزخانه به بیرون نگاه می کردم تا این که بالاخره یک دفعه ماشین روشن شد و از جلوی پنجره رد شد و من دیدم ماشین آمبولانس بود .

خیلی خوشحال شده بودیم که عکس العملی نشان نداده بودیم ، چون اگر آنجا کاری می کردیم تمام قضیه افشا می شد و لو می رفت ، من صبح زود به خانه تیمی خودمان که در خیابان جمالزاده بود رفتم و در آنجا قضیه دیشب را با مسعود قربانی مطرح کردم و به او گفتم که دیشب اصلاً هیچ کدام مان نخواهیدیم ، وضعیت این خانه این جور است .

موقعی که پاسدارها را به خانه آوردند ساعت حدود ۱۱ - ۱۱/۵ صبح بوده و نمی شود تضمین کرد که کسی آنان را ندیده باشد ، خصوصاً این که موقع گرفتن آنها را کتک زده بودند و با همان حالت به خانه آورده بودند ، بنابراین نمی شود ما روی این خانه حساب کنیم .

مسعود قربانی به من گفت که باشد تو برو کارهایت را ادامه بده من امروز بچه های بالا را می بینم و این مسئله را مطرح می کنم و بعداً می گویم که چه کار کنید ، و من برای ادامه کار شکنجه به خانه

برگشتم و دوباره به ترتیب همین برادرها را داخل حمام می بردیم و همان شکنجه هایی که روز قبل

اعمال کرده بودیم را ادامه می دادیم .